روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - **نمابر:** ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewspaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۶۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۲-۸۸۳۴۱۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا - **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷** - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۰۹ ■ شماره ۱۸۵ دوره جدید ■ چهارشنبه ۱۹ آبان ۱۳۸۹ ■ ۳ ذیحجه ۱۴۳۱ ■ ۱۰ نوامبر ۲۰۱۰

«یک، دو، یک» مانیا اکبری کلید می‌خورد

به زودی فیلمبرداری سومین فیلم بلند مانیا اکبری آغاز خواهد شد. پروژه سینمایی «یک، دو، یک» که بر اساس فیلمنامه‌ای از مجید اسلامی و مانیا اکبری به مرحله تولید رسیده، قرار است بعد از دریافت پروانه ساخت در دکورهای از پیش ساخته شده، کار خود را آغاز کند. مانیا اکبری امیدوار است این فیلم، بر خلاف آثار قبلی‌اش، در سینماهای کشور به اکران عمومی درآید. حسن معجونی، پیام دهکردی، ندا امیری، بهاره رهنما، مریم بوبانی، رامونا شاه و ... در این فیلم بازی می‌کنند. ابوالقاسم اشـرفی تهیه‌کننده، شهریار اسدی مدیر فیلمبرداری، حسن زاهدی صدابردار، حسین بشگر مدیر تولید، پارمیس زند طراح چهره‌پردازی و مانفرد اسماعیلی برنامه‌ریز این فیلم بلند سینمایی هستند.

تهران : اذان ظهر ۱۱:۴۸ اذان مغرب ۱۷:۲۰ اذان صبح فردا ۵:۱۰ طلوع آفتاب ۶:۳۶

آخر

و خدا... زن را آفرید*

شهرشلوغ

جواد طوسی

یـک خبـر و حادثـه بـا همه جذابیت‌های ژورنالیسـتی و اهمیت اجتماعی و رسانه‌ای، در اثر استفاده زیاد به کلیشـه تبدیل می‌شود. این وضعیت می‌تواند شامل حال همین جنایت رخ داده شده در میدان کاج سعادت‌آباد شـود اما معتقدم هنوز می‌توان از جنبه‌های گوناگون به چگونگی شـکل‌گیری این حادثه تلخ و علل و عوامل وقوع آن و رابطه قانونی «سـبب و مباشـر» در این زمینه پرداخت. روی همین اصل، با آنکه برای یادداشـت این هفته خواب‌های دیگری دیده بودم که یکی از آنها کنسـرت «همایون شـجریان» با بلیت ۴۵ هزار تومانـی و هفت خوان ثبت نـام اینترنتی‌اش و خروج ناگزیر بخش قابل توجهی از طبقه متوسط کم‌درآمد از این گردونه بـود، ترجیح دادم روی ابعاد دیگری از همان جنایت خونین زوم کنـم. می‌گویند جامعه ما در حال گذار اسـت و بعضی از دوسـتان و حضرات که بدجوری برای گذار از «سنت» به «مدرنیته» و هم‌آغوشی با پست‌مدرنیسم یقه جر می‌دهند، دوسـت دارند به شـهر بی‌در و پیکری مثـل تهران بگویند «کلانشـهر» یا «متروپولیس» و اصـلاً فکر نمی‌کنند با این قیـاس مع‌الفارق تن مرحوم فریتزلانگ در گور می‌لرزد. اگر بخواهیم خودمان را با میزانسـن این سینه‌چاکان مدرنیته و جامعه پسامدرن تطبیق بدهیم، باید بگوییم بله تهران شهری است که یک زمانی زیر بازارچه «حموم نواب» آدمی به اسم «سیدرسـول» با یک چاقوی دسته سفید کار زنجون زد تو شکم «اصغر هروئین‌فروش» که او را معتاد کرده بود و بعد هم این زخم زدن قصاص‌گونه را با غرور برای رفیقش «قدرت» تعریف کرد و گفت: «یا قمر بنی هاشـم چه حالی داشت...» حالا در این جامعه گذر کرده از آن سنت زیر بازارچه، آدمی به اسـم یعقوب عاشق زن شوهرداری می‌شود و ترتیب جدا شدن او از شوهرش را می‌دهد و بعد هم ۲۲۰ میلیون تومانِ یامُفت را خـرج این خانم (طبق گفته‌های خودش) می‌کند تا دفتری در سـعادت‌آباد دایر کند. تا اینکه سر و کله رقیب دیگری به نام «یزدان» پیدا می‌شـود و... خون جلوی چشم را می‌گیرد و دوباره چاقوی تیزی که خون را می‌شناسد. ولی این‌بار به جای آنکه «مسـلخ» در کانون سنت و زیر بازارچه باشد، در میدان کاج سعادت‌آباد است؛ منطقه‌ای که از نظر اقتصادی طبقه کم و بیش مرفه و کسـانی که دست‌شان به دهان‌شـان می‌رسد را پوشـش می‌دهد. در این جنایت که مثل رفتارشناسی اخلاقی و سنتی «سید» نمی‌شود اسمش را قصاص گذاشت، ضارب مقصر اصلی است یا مضروب یا هر دو یا فردی که بر اساس حرف‌های نقل‌شده از سوی ضارب در روزنامه‌هـا می‌توان او را عامل غیرمسـتقیم این برخورد تهاجمی و کینه‌جویانه ناشی از حسادت و حس تملک‌خواهی به شـمار آورد؟ اگر مقصر را شـخص ضارب بدانیم، باید به ریشه‌ها بیشتر توجه کنیم؛ به عواملی چون رفاه بیش از حد و حـدود ظرفیت‌پذیری آدم‌ها، فروپاشـی اخلاقیات و قیود خانوادگی، خصایص ناشی از نوکیسگی به‌گونه‌ای که فکر کنی با پول می‌توانی به همه چیز دسـت پیدا کنی و هر خواسته نامشروع را جامه عمل بپوشانی. اینجاست که می‌بینی در این گذر ناقص و الکن ماهیت آن خشـونت بدوی از بین نرفته و فاعل به جغرافیای مدرن نیز رخنه کرده است. کار به جایی رسیده که فیلمساز مورد علاقه‌ام «دیوید کرانبرگ» باید به این کلانشـهر گل و بلبل ما بیاید و «تاریخچه خشـونت» و «قول‌های شرقی۲» را بسازد.

قاعدتـاً در صبـح روز حادثه افراد ایـن جامعه با اهداف متفاوتی از خانه‌هایشان بیرون آمده‌اند؛ انجام کاری اخلاقی یا ضداخلاقی یا محدود شدن در سیکل معمول روزمرگی و...

«یعقوب» نیز شـاید به یـاد «بورخس» قبضه چاقو را از کشـوی میزش برداشـته تا نیتش را عملی کند. اصل مهارِ شدن این حس و رفتار مهاجم و آنارشیستی است که کاملاً ارتباط با قراردادهای اجتماعی و عرفی یک جامعه دارد. خانم فرزانه روستایی در یادداشت خود در شماره روز یکشنبه این هفته برای مرگ آن جوان پیراهن قرمز (یزدان) روی آسفالت میدان کاج سـعادت‌آباد خواسـتار اعلام عزای عمومی شده بودنـد. عده‌ای دیگر کـم‌کاری آن دو مامور حاضر در محل را عامـل بروز و تکوین این واقعه دانسـته‌اند (یعنی سـبب اقوی از مباشـر) و فرمانده پلیـس پایتخت هم آب پاکی را ریخـت و گفت: «بضاعت پلیس بیش از این نیسـت.» واقعاً حکایتی اسـت؛ زمانی همین جناب شـهردار فعلی تهران با سلام و صلوات طرح حضور به موقع ماموران پلیس و نیروی انتظامی در سـطح شهر برای ایجاد نظم و امنیت عمومی و پیشگیری از وقوع جرم را در زمان تصدی فرماندهی نیروی انتظامی تهران بزرگ اعلام کرد و این اتفاق (لااقل در شکل نمایشی‌اش) افتاد و ماموران حاضر به یراق را با اتومبیل‌های بنز صفر کیلومتر در نقاط مختلف شهر تهران می‌دیدیم. خوب طی این سال‌ها چه اتفاقی افتاده که این بضاعت اندک شده است؟ از یک جنبه نیز می‌توان آن شخصی را که با خونسردی کامل از شـکل‌یابی این قضیه تـا جان کندن «یزدان» فیلم گرفتـه ولی درصدد برنیامـده تا کار مثبت دیگری به عنوان یک شهروند برای جلوگیری از مرگ فرد مضروب انجام دهد هم مقصر دانست. به عنوان معترضه عرض می‌کنم که کم‌کم باید یک جشنواره هم برای ساخت و تولید این گونه فیلم‌ها راه بیندازیم که الحمدلله همه حوزه‌ها و سـوژه‌ها را شـامل می‌شود؛ از مراسم جشن و عروسی و لهو و لعب بگیر تا قتل و جنایت و مراسم اعدام و سنگسار و... و صحنه‌های پورنو. اما در انتها می‌خواهم با طرح یک سوال برای خودم دشمن‌تراشی کنم. ما که آب از سـرمان گذشته اسـت... آیا نباید حسابی هـم برای همان زنی باز کرد که بدواً قاپ ضارب را دزدیده و بعد زمینه رقابت عاشقانه ضارب و مضروب را فراهم کرده و آنهـا را به جان هم انداخته؟ بلـه مثل اینکه باید بپذیریم همیشه پای یک زن در میان است. یک نگاهی به «قطام» و همسر دوم «مختار» پسر «ابوعبیده ثقفی» که این روزها در سریال «داوودخان میرباقری» حضور هرازگاه دارد، بیندازید. به قول جناب «باستانی‌پاریزی» در هر قصه شگفت تاریخی و اجتماعی ردپای یک زن به روشنی رویت می‌شود. روضه‌ام را با شـعری از حکیم طوس خاتمـه می‌دهم و آمادگی‌ام را برای هرگونه شورش بی‌دلیل یا بادلیل فمینیست‌های مقیم مرکز علیه خود اعلام می‌کنم: مکن هیچ کاری به فرمان زن /که هرگز نبینی زنی رایزن

*پیشکش به روژه وادیم

به انتخاب فیلمساز: **فیلم‌های ماندگار سینمای وحشت به انتخاب محمدعلی سجادی**

خون به‌پا می‌شود

چرا این چند فیلم را از سینمای وحشت برگزیدم؟ اینها آثاری هسـتند که در یک نگاه و نظر بـه خاطرم آمد. بدون اولویت‌بنـدی و تقـدم و تاخر. نه آنکه فیلم‌های دیگری نیستند. چه از قدیم سینما و چه از اکنون. از «خون‌آشام»ها و «کینگ‌کنگ»ها در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ تا «بیگانه‌ها» و «اره» و «کابوس خیابان الم» یا «جکیل و مسترهاید» و «سکوت بره‌ها» و «گربه مردمی» پل شرایدر تا «بتمن» کریستوفر نولان و... قابل بررسی و دیدن هستند. اما در مجال این یادداشت تنها می‌توانم به آنهایی که در عین حال در این نوع تاثیرگذار بوده‌اند اشاره کنم. در آثار ذیل مکاشفه در ترس و اضطراب، چه در مضمون و چه در فرم حادث می‌شود. ترس تنها فقط بازآفرینی صحنه‌های خشن و بی‌پایه و اساس و خونریزی و شئامت نیست، بلکه واشکافی در خود ترس است. هم می‌ترسیم و هم لذت می‌بریم و هم کشف می‌کنیم. «...تمامی نیروهای طبیعت که جادویی‌اند و ژرف و قدرتمند، به طور کامل درک می‌شوند، زیرا آنچه دراکولا را شکل داده طبیعت است نه نیروهای فراطبیعی...» (استوکر، دراکولا)

■ **روح (آلفرد هیچکاک):** فیلمی تجربی و استادانه با استفاده از همه عوامل نوع، فضاهای گوتیک، قصر ـ هتل مخوف با پسرـ مادری بیمار و بیان درخشان و باطراوت بصری. کشتن قهرمان اصلی در همان نیمه اثر و فصل حمام که حالا دیگر به نمونه هیچکاکی به یادماندنی تبدیل شده و همه فیلمسازان با آن کار می‌کنند.

■ **پرندگان (آلفرد هیچکاک):** تیپی هدرنی در جست‌وجوی پرنده کوچک عشـق بـا لایه‌های هول مواجه می‌شود. حیوان دست‌آموز در قفس و آدمیان در قفس حیوان وحشـی. مرز باریکی مابین رویا و کابـوس. عینی کردن امری روانی و ذهنی آن هم به شکلی استادانه و ماندنی. فصلی درخشـان از دید پرندگان مهاجم و اسبی رها و فوران شیر شکسته آب آتش‌نشانی و شیشه‌هایی که توسط پرندگان می‌شکنند. کابوسی سیاه. اینکه ما از هجوم پرندگان در امان نیستیم. ما نمی‌دانیم کی پرندگان به ما هجوم خواهند آورد؟!

■ **بچه رزمری (رومن پولانسکی):** لالایی‌های عاشقانه مادری هراسـان از ابهـام. فرزندش چه خواهد شـد. چگونه خواهد ماند؟ هراس‌های زنـی مجرد و منزوی. تجلـی هـراس در قالـب روایتی پرکشش از مضمون حلول شیطان در انسـان. با دور شـدن از خلق صحنه‌های صرفاً مشـمئزکننده. سیاه و تاثیرگذار با موسیقی فیلمی به‌یادماندنی از کومه‌دای لهستانی!

■ **تلالو (اسـتنلی کوبریک):** درخشش اثری از استفن کینگ این بار در دسـتان استاد کوبریک. دهلیزهای ناشناخته نوشتن و نوشته شدن. ماندن. یخ زدن در گذشته. یخ زدن وقت تماشا. تصاویر جادویی و خیره‌کننده و جک نیکلسونی که هیچ‌گاه از یاد نمی‌رود با اغراق‌هایش در بازی و آن تبر خونین در دستش.

■ **جن‌گیر (ویلیام فردکین):** فیلمی کلاسیک با حفظ قواعد نوع. مقابله کودک شیطان‌زده. شیطان و جن‌گیر. نفس‌گیر. هراس‌آور. تکرارنشدنی حتی با خود فردکین. بدون استفاده از عناصر دیجیتالی. اما هنوز تماشایی و ماندنی.

■ **کوئیدان (ماساکا کوباياشی):** تصویر هراس بدوی و کهن، با لحنی مبتنی بر نگاره‌های ژاپنی و نمایش نو، همخوانی عالی حرکات دوربین و قاب‌بندی و موسیقی بومی و... که با رنج بسیار به دست آمده. نمایشی آگاهانه از ناخودآگاه شرقی و بنیان‌های ته‌نشین‌شده هراس وجودی و تاریخی در قالب اثری اپیزودیک.

■ **دراکولای برام استوکر (فرانسیس فورد کاپولا):** بیشتر به خاطر فصل آغازین در رومانیِ قرون وسطی که درخشان است و یادآور فیلم «الکساندر نوسکی آیزنشتاین» و «اتللوی ولز» است.

■ **دیگران (الخاندرو آمه‌نابار):** استفاده از قواعد نوع در ساخت فضا و وجه بصری کار، اما چرخشی در داستان یا زاویه دید و نگاه دیگر. دیگران نگاه دیگری است به موضوع دلهره و مرزی شکننده مابین مرگ و حیات.

■ **حس ششـم (ام نایت شـیامالان):** درسـت مقابل قواعد نوع می‌ایسـتد. نه فضای مه‌زده و نه معماری گوتیک دارد و نه مضمونی در ترس از شـیطان. همان مـرز باریک میان زندگی و مرگ اسـت که گاه فریبنده اسـت. ما زنده نیستیم شاید! با لحنی بسـیار سـاده در افق دید یک اثر رئالیسـتی و نه لزوماً بیان برونگرایانه و اکسپرسیونیسـتی و البته پاشـنه آشیلی در فیلم‌نوشته‌اش.

گردون: **یک توصیه برای رفع افسردگی**

نگاهی به سریال قهوه تلخ

احمد طالبی‌نژاد

رودربایسـتی را کنار بگذاریم و برای مهران مدیـری و یارانـش کـه موفق شـده‌اند در این شرایط، سریالی استثنایی تولید کنند و از راهی غیرمتعارف پا به خانه میلیون‌ها ایرانی بگذارند، کلاه از سر برداریم. خوشبختانه یا متاسفانه من تاکنون با مدیری حتی در حد یک سلام و علیک ساده هم آشـنایی نداشـته‌ام، بنابراین خواهش می‌کنم ایـن ستایشـنامه را بر حسـب نان قـرض دادن نگذارید. «قهـوه تلخ» به عنوان یک اتفاق فرهنگی و هنری در این شـرایط آنقـدر قابلیت دارد که یک صاحـب قلم به دفاع از آن برخیزد. به جرات می‌گویم پس از سـریال جاودانه «دایی‌جـان ناپلئـون»، این مجموعه جـزء معدود آثاری اسـت که پیر و جوان به سـتایش آن برخاسـته‌اند. متنی تحقیق‌شـده، زیبا، پرنکته و پر از اشـاره به اوضاع زمانه، طراحی صحنه و فضاسـازی خوب- گیرم که لوکیشن کاخ احمدشـاه و ابزار و وسـایل آن نقش عمده‌ای در جذابیت بصری کار دارند - و از همه مهم‌تر بازی درخشـان برخی بازیگران از جمله سیامک انصاری، هرچند تیپ او شباهت فراوان به تیپ پیشـین‌اش در سریال شب‌های بره دارد، خود مدیری، بازیگر نقش همسـر شـاه، بـرزو ارجمند و دیگـر بازیگـران، به اضافـه کارگردانـی فهیمانه مدیری، ایـن مجموعه را به اثـری دلپذیر، زیبا، سـرگرم‌کننده و هشـداردهنده تبدیل کرده اسـت. فیلمنامه که نمی‌دانم چقـدرش کار خشـایار الونـد اسـت و چقـدرش سـهم امیرمهدی ژوله، ممتازترین وجه این اثر اسـت. لحظه‌های نابی در فیلمنامه دیده می‌شـود که نشـان از دقت، سواد و تحقیـق در تاریخ اجتماعی ایران طی دو قرن گذشـته دارد. بـه عنوان نمونـه، بخش اول سـریال یعنی معرفی شـخصیت اصلی (با بازی سیامک انصاری) و بحث درباره قطعه گمشـده‌ای از تاریخ سیاسـی ایران، اگر حتی زاییده تخیل هم باشـد، بهانه خوبی است برای پرتاب شدن این شخصیت به درون مراکز قدرت سیاسـی در ادوار گذشته، یعنی جاهایی که مشـتی آدم پرت و پلا، سرنوشـت یک ملت تاریخمنـد را به دسـت داشـته‌اند. از جمله به فصل قرارداد لایروبی زمین و آب‌های جنوب ایران اشـاره کنم که همان قرارداد ابلهانه‌ای است که انگلیسی‌ها برای اسـتخراج نفت با دربار قاجار بسـتند. و نمونه‌هایی از این دسـت که بیانگر دقت و ذکاوت نویسندگان این فیلمنامه استثنایی اسـت. پیش از این تصور می‌شد مهران مدیری بـدون پیمان قاسـم‌خانی یعنـی هیچ، اما ایـن مجموعه نشـان می‌دهد حالا دیگر چند رقیـب جدی برای پیمان سـر برآورده‌اند که الوند و ژوله از آن جمله‌اند.

نقـد تحلیلـی این مجموعـه بماند برای بعد امـا باید به پافشاری تولیدکنندگانش بر کناره‌گیری از تلویزیون و یافتن روشی دیگر برای پخش آن اشاره کرد که کاری است کارستان. ایـن اقدام، هم انحصاری بودن رسـانه تلویزیون را به چالش می‌کشـد و هـم باعث پیدایش سـاز و کاری دیگر در زمینه رسـانه‌ها در ایران می‌شـود. در نظر داشته باشیم که پخش هفتگی این سـریال در سراسـر ایران، عملاً چه ساز و کاری را طلب می‌کرده که خوشبختانه شکل گرفته و این می‌تواند گام موثری در جهت استقلال رسانه‌ای باشد. بگذریم که عده زیادی هم در این شـرایط بیکاری، از این راه امورات‌شـان را می‌گذرانند. امیدوارم این روش از سوی دیگران هم ادامه یابد. گرچه پیشتر سریال قلب یخی هم به همین شیوه توزیع شده که چون ندیده‌ام، طبعاً قضاوتی هم درباره‌اش ندارم. اما «قهوه تلخ» را- دست‌کم تا اینجا که دیده‌ام- دوست دارم و دیدنش را به همه آنهایی که مثل من دچار افسردگی‌اند، توصیه می‌کنم.

بازتاب: **کنار هم نشستن مدیران سینمایی ظاهری است**

دعواهای حیدری و نعمتی را کنار بگذارید

علی معلم

دیگـر باید بـاور کنیم که نـه آن اختلافات و گفته‌ها و بیانیه‌ها که میان خانه سینما و معاونت سـینمایی جدی و حقیقی بـود، و نه اکنون این آشتی‌کنان و آتش‌بس و هرچه می‌خواهید نامش را بگذارید. تمام این مسائل نمایش است؛ نمایشی است از سـوی کسانی که منافعی در این گفته‌ها دارند. کسـانی که می‌خواهند سـینما را محدود کنند. تمام بحران‌هایی که در حال حاضر سـینمای ایران را دربرگرفته، ربطـی به منازعات فعلی ندارد. باید نگران این وضعیت بود؛ وضعیتی که ناشـی از نرفتن راه صحیح توسط کسانی است که دسـت‌اندرکار و تصمیم‌گیر هستند. حتی آن امضا کردن زیـر بیانیه‌ها بـه باور من تنها می‌تواند برای عامه مردم مهم باشـد. من معنایی در آن نمی‌بینم. با صدور بیانیه و امضای آن مشکلی حل نمی‌شـود. باید بر اساس تعریف، تشکیلات داشـت، هدف‌گذاری کرد و بر اسـاس اهـداف، گفت‌وگو و مذاکـره و سـهم‌خواهی کرد. در اینکه کسـی چیزی بگوید و بقیـه آن را امضـا کننـد، من حقیقتـی نمی‌بینم. در این شرایط است که نمی‌دانیم چه چیزی را باید باور کرد. آنچه در این میان و در این گرد و خاک نابود می‌شـود، سینما به معنای کلیت آن اسـت. در حالی که مسائل مهم‌تری وجود دارد و بایـد بـه آنها بپردازیم. در این ماه‌هـا، تمام انرژی‌ها صرف موارد کوچک و پیش‌پاافتاده شـد. مسـائل مهمی از قبیل رابطه سـینما با مدیریـت دولتی، یارانه‌ها، عدم تفاهم تهیه‌کنندگان و ... فراموش شـده اسـت. یکی دو سال است کسی به فکر این مسائل نیست. در حالی که وضعیت اکران و نمایش فیلم‌ها و چگونگی آن در بحران اسـت، تولید فیلم و گستردگی بیهوده آن بیش از پیش شده، نمایش ویدئویی و رایت فیلم‌های سـینمایی بسیار پایین آمده و... پرداختن به موضوعات دیگر بی‌ربط و اتلاف وقت اسـت. امروزه تمام پشـتیبان‌های سینمای مظلوم ایران در حال از دست رفتن است. تنها نباید تقصیر را به گردن یک نفر و یک سازمان یا یک مدیریت دولتی انداخت. مقصر یک مجموعه اسـت که هدف خاصی را دنبال نمی‌کند. این مجموعه نامش، سینمای ایران اسـت. این سینمای ایران بزرگ‌تر از خانه سینماست. خانه سینما مکانی است که اصناف آنجا جمع می‌شوند و بر سر مسائل بحث می‌کنند، گاهی به نتیجه می‌رسند و گاهی هم نه. اما سـینمای ایران آنی اسـت که هم صنوف در آن حضور دارند و هم شخصیت‌های سـینمایی. در سینما علاوه بر دسـت‌اندرکاران، شخصیت‌هایی وجود دارند که صاحب نام و اعتبار هسـتند. موجودیت سـینمای ایران فراتر از خانه سـینما و معاونت سینمایی است. باید هدف این موجودیت، در یک افق مشـخصی تعریف شـود. در این افق باید نقش صنف‌ها و اشـخاص و تهیه‌کنندگان دیده شود. در حالی که امروزه نمایندگی مشـخصی از تهیه‌کنندگان وجود ندارد و بحث‌هایی از قبیل هدفمند کردن یارانه‌ها نیز به مباحث قبلی افزوده شـده، باید فکر چـاره‌ای کرد. باید به فکر موجودیت هنر سـینمای ایران بود و پرسید این موجودیت کجای این معادله قرار دارد. این موجودیت جدای از جریان فیلمسازی اسـت. جریان فیلمسازی جریانی است که اکنون هم وجود دارد. در تلویزیون تله‌فیلم و مسـتند و... اما یک موجودیت سـینما وجود دارد که همان صنعت و هنر سـینمای ایران اسـت که در خطر است. این موجودیت و این هنر است که پایه فرهنگی محسـوب می‌شود. صنعت سینمای ایران باید سراپا باشد، زبانش حفظ شود، هنرمندانش را اقناع کند و با مـردم ارتباط برقرار کند. حال تمام این ناکارآمدی‌ها تقصیر یک نفر اسـت؟ مقصر مثلاً اداره نظارت است؟ ناکارآمدی و تصمیمات اشـتباه، از سـوی یک مجموعه است. مقصر همه ما هستیم. یک مجموعه‌ای با بحران بیرونی و درونی مواجه شـده و برای راه‌حل باید کنار یکدیگر بنشـینند و در حالی که منافع شخصی خود را کنار می‌گذارند، گره‌ها را باز کنند. این کنار هم نشسـتن هم ظاهری نباشد. باید این دعواهای حیدری و نعمتی کنار گذاشته شود. اگر هم اختلافی وجود دارد، باید حرف زده شـود، بحث شـود. بخشـی از آن حل می‌شـود و شاید بخشـی از آن حل نشود.باید منافع جمعی دیده شـود. عقلای قوم باید این وضعیت را سرپرستی کنند و راه‌حل ارائه شود و منازعات کوچک را بزرگ نکنیم. و باید به‌گونه‌ای مدیریت کنیم که پس از این همه مسائل و گفته‌ها و بیانیه‌ها به این نتیجه نرسیم که به قول ملانصرالدین دعوا سـر لحاف ملا بوده.

تاملات فلسفی: **لوازم دستیابی به یقین**

فراگیری، ساماندهی و مقاومت

سیدیحیی یثربی

هفته گذشـته گفته شـد ما باید بکوشـیم تا دوگونه یقین را درسـت بشناسیم؛ یکی آن یقین که با تلقین و تقلید در ذهن ما ایجاد شـده اسـت و ما در سـامان دادن آن نقشـی نداریم و دیگری آن یقینـی که مـا خودمان آگاهانـه و به دنبال پژوهش و بررسـی دقیق به آن رسیده‌ایم. یقین دوم آثار و لوازمی دارد که از جمله آنها می‌توان به فراگیری، سـاماندهی و مقاومت اشاره کرد. اکنون به توضیح مختصر هر یک از این سـه مورد می‌پردازیـم. فراگیری: این یقین فراگیر اسـت یعنی در همه زمان‌ها و مکان‌ها حضور دارد. از دوران باسـتان تا به امروز و از غرب جهان تا شـرق آن همه جا بیشـتر مردم در سـایه این یقین بزرگ می‌شوند و بـا این یقین زندگی می‌کنند و با این یقین از دنیا می‌روند. بـه تعبیر عین‌القضات همدانی روزی چندین هزار جنازه به گورستان می‌برند که یکی از ایشان در یقینی که دارد شک نکرده است. این یقین‌های اولیه حوزه دین و مذهب و عقل و فلسفه را نیز شکل می‌بخشند. یک مسیحی فلسفه‌اش رنگ مسـیحی دارد و یک یهـودی فکر و فرهنگش رنگ یهودی دارد و یک مسلمان هم فکر و فرهنگش رنگ اسلامی دارد. حتی می‌توان گفت اسلام هر مذهب و منطقه‌ای، رنگ فکر و فرهنگ آن منطقه را دارد و همین رنگ یقین اولیه است کـه راه تحقیق را بر همگان می‌بندد و ذهن و زندگی آنان را در چارچـوب خـود نگه می‌دارد. سـاماندهی: این یقین نظـام فکری انسـان‌ها را در مراحل بعدی عمرش سـامان می‌بخشـد؛ از میزان علاقه‌مندی به مطالب گرفته تا شـیوه پژوهش و نتیجه‌گیری. این یقین در نتایج عرفان و فلسـفه نیز اثر می‌گذارد تا جایی که عملاً نتایج فکری فلاسفه رنگ این باورها را به خود می‌گیرند چنان‌که دسـتاورد کشـف و شهود عرفا نیز رنگ این یقین اولیه را دارد. از اینجاست که این یقین اولیه در سراسر زندگی انسان اثر گذاشته و عامل جمود و خام‌اندیشـی می‌شـود. این یقین اولیه و باورهایی کـه با تلقیـن و تقلید پذیرفته‌ایم آثار و لوازمی دارند که به چند مورد از آنها اشـاره می‌کنیم: الف- پاسداری از باورهای موجود. انسـان در اثر چنین یقینی به باورهـای خود وفـادار می‌ماند و هر نظر مخالف را بدون بحث و تحقیق مردود و بی‌اعتبار می‌شمارد. از اینجاست که هر انسانی در همان دین و مذهب که به دنیا آمده اسـت، از دنیا می‌رود بی‌آنکه فکر کند شـاید عقیده من باطل باشـد و عقیده دیگری درست. ب- توجـه بـه مکتب و شـخصیت بیش از حـق و حقیقت. در چنیـن شـرایطی هر کسـی مکتب و مذهب خـود را با شخصیت‌های مورد احترام آن مکتب و مذهب دوست می‌دارد و به جای تلاش در جست‌وجوی حقیقت به تجلیل و تقدیس مکتب و شـخصیت‌های آن می‌پردازد. ج- پرداختن به شرح و تعلیم به جای نقد و تحقیق. تحت تاثیر این یقین پیشـین از همه امکانات طرفداران آن یقین به شـرح و تعلیم اصول و مسـائل آن مکتب بهره می‌گیرنـد. د- تکیه بر اصطلاحات و عناوین به جای توجه به واقعیت. پیروان هر دیدگاهی تعدادی از عنوان‌ها و مفاهیم جاافتاده مکتب خود را مورد تاکید قرار داده و به آن تکیه می‌کنند و همه چیز را با آنها اثبات می‌کنند بی‌آنکه در واقعیت جریان مطالعه و تحقیقی داشـته باشـند. ه- تلاش برای تثبیت و تکرار به جای نوآوری و تکمیل. پیروان یقین اولیه آنچه را باور دارند تکرار می‌کنند و به تثبیت آنها می‌کوشـند بی‌آنکه به اصلاح و تکمیل آنها بپردازند و دست به ابـداع و نوآوری بزنند. مقاومت: یقین‌هـای اولیه در برابر تهاجم ایسـتادگی می‌کنند و دشـوار می‌توان به نقد و ابطال آنـان پرداخت. در این مقاومـت عواملی از درون و بیرون اثر دارند که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم: الف- قداست و سنتی بودن مسائل. ب- سلطه شخصیت‌ها. این شخصیت‌ها با تجلیل همیشـگی از آنها روزبه‌روز سـلطه خود را بر افکار مردم گسـترش می‌دهند. ج- تعصب و خودخواهی. د- بسته نگه‌داشتن محیط و بی‌خبری مردم. ه- میل به آرامش و گریز انسان‌ها از زحمت پژوهش و انتخاب. و- نداشتن استعداد لازم و آمادگی‌های لازم محیط.

در گذر زمان: **برای یک «جشنواره» مستند**

فقدان حقیقت سینما

احمد میراحسان

جوان بود و ناگهان از کف رفت. وسـط جشـن و جوانی و پیروزی‌هـای زندگی‌اش. با خود فضای نفس کشیدن، حس اعتماد به زندگی و اشتیاق‌های مـا را محو کرد. پـس از او برای خانواده طعم همه چیزهـای روزمره، دیدن‌ها و ملاقات‌ها و صحبت با همدیگر سنگین و تلخ و تباه شد. همه آن چیزهایی که روزی اصیل و حقیقی و سبکبار و مطمئن بودند متزلزل و مردد و گریزان شدند زیرا این مرگی ساده و طبیعی نبود که از خود زندگی جوانی به جا گذاشـته باشـد، و آینده او ادامه مرگی جوان بود، حفره و سیاهچال بود. نامش فقدان بود و رنگ فاجعه گرفت و هیچ تسـلیتی به زبان آن تسـکین نمی‌داد. تنها بردبارترین آنان که به حقیقت زندگی ایمان دارند می‌تواننـد در چنین اوضاعی تاب بیاورند. پدر و مادر و خواهر و بـرادرش به کنار، همه دیگران بهتر نبودند هرچند غم هیچ کس جای غم مادر را نمی‌گیرد و پدری که در سکوت و وقار دردبار در حفره فرو رفته است. رها، برادرزاده‌ام بود. در وسط یک جشن در خیابان پاسداران قلبش ایستاد و بر زمین افتاد و دیگر میان ما نبود. از دانشـگاه شهید بهشتی فارغ‌التحصیل شـده بـود و آموختن آلمانی در گوته را بـه پایان برده بود و برای تحصیل دکترای حقوق عازم دانشگاه برلین بود. خواستم یک‌تنه، خودخواهانه، به سـود زندگـی به جنگ فقدان بروم. رها با من بود. کوشیدم مصیبت را بتارانم، اما لحظه به لحظه ناممکنی ندیده گرفتن مرگ خود به سرمای تازه‌ای بدل شد. من که برادرم، همسر او و فرزندانش را چون جان دوست دارم، حالا حس می‌کردم حتی دیدار ما، مصیبت‌شـان را تشـدید می‌کند. فقدان رها سـیاهی‌اش را گسـترد و همـه را بلعید؛ فضـای زندگی، فضای امید. و اگر وا بدهی، دیوانه‌ات می‌کند. باید در فکر چاره باشـی زیرا وقتی فقدان هسـت، لبخند نیسـت، شادمانی نیسـت، فضا برای تنفس نیست و ما با یک ادای میان‌تهی نمایش زیستن را به اجرا درمی‌آوریم. فقدان رها، فقدان زیبایی بود. حالا زیبا میان ما نبود. فضای زیبا وجود نداشـت. با فقدان جشن و شادی جشنواره بیهوده است زیرا فضا، فضای حقیقی جشن نیست.

دعوتنامه افتتاحیه جشـنواره سینما حقیقت را داد ببینم. نگاهی به آن کردم و کنارش نهادم. حسی که بی‌هیچ تصمیمی در من فواره زد، همان حس آشـنای فقدان بود. بلند شـدم تا برای تسلی بروم فیلم‌های تجربی‌ای را که مانی پتگر در گالری مریم فصیحی‌هرندی به نمایش نهاده، ببینم.

تجربه تلخی است. تو برای حیات و بقای کسی اشتباهاتش را گوشـزد می‌کنی و او کمر به محو تو می‌بندد. دوسـتی که پارسال با حسن‌نیت به ما گوشزد کرده بود که تحریم جشنواره سـینما حقیقت درست نیست، امسال درست روز افتتاح به او خبر دادند طرح مسـتندش را تصویـب کرده‌اند. من رای او را قبول نداشتم و مطمئنم در این «جایزه» او مقصر نیست، تنها نظرش را بیان داشته بود. من هم فقط نظرم را بیان کرده بودم و هیچ قصد دشـمنی نداشتم. اما نظرم به مذاق آقایان خوش نیامد. فردا بروم سری به سینمای مستند تجربی بزنم و زگیل شـوم و از طرح تصویب‌شده‌ای که بعد به رسم تنبیه یک سال است که معلق‌اش نهاده‌اند، خبری بگیرم.

مطمئنـم حالا ربط آ